

کتابخانه  
۱۲۷۶















این واقعه نیز در سینه و مطایق اینچهره ۲۰ اتفاق افتاد  
 سلطان علی چالارت **بنگال** را دو تقسیم کرد یک شرق و دیگر غرب  
 نصر الدین را مانور حکومت مغرب **بنگال** ساخت و **بهار** را  
 مانور به سمت شرق **بنگال** بنوع و نیز دار الخلافه این سینه را  
**کاک** **نماید** بهادر خان مشغول حکومت خن بود اما دامیکه سلطان  
 علی در حال حیات بود در سنه ۱۷۶۲ مطابق ۱۱۴۰ هجری ۳۱ اسفند  
 زاد مبارک شد جلوس تخت سلطنت شد چون بهادر کم فتنی  
 او را در مانور ملک خن ملاحظه کرده بعد سر از طاعت او بحدید علم  
 با قهر کرب را برافراشت هر استعلامات سلطان محمود قزاق بر  
 خن قرار داد در سنه ۲۴ مطابق ۱۱۴۳ هجری ۳۱ شوال طبعی از  
 نظم بهادر شد بهجهت باجهت بهادر آورد بهجهت **طهر** و در اینجی ملا  
 قات نصر الدین کرد و نصر الدین چندین تحفه بهادر کرد مانور شرق  
 داده و نیز شش را با عزت تمام داخل ملک کرد و او را اکرام و آ  
 نیز سلطان مذکور را در امانت عمل کردن نان با اذن داد و او را دو  
 باره مانور حکومت **لکهنوت** ساخت و در سنه ۲۵ مطابق ۱۱۴۴ هجری ۳۱ اسفند

Nasir ad-din  
resigns the  
Kingdom of  
Bengal

Sunengung

Sirhaat

Reappointed  
governor of  
Sucknauty

نواز خلیفه

بعد از حکومت چهل سال فوت شد چون بهادر شاهی خن را  
 قادر به مقابل کردن سلطان نداشت طبع گشت و نیز از جهنت  
 اقبال و خرن نیز بهادر را سلطان فرستاد و به از تقصیرات او در  
 کزشت و خفه هم در کار بهر مستطاب سلطان روانه **بنگال** گشت و  
 بعد شش ماه به طاهر را لقب بهرام خان او را مانور حکومت **سائر**  
**کاک** ساخت و چون طهر موت را بدست آورد سرحدات او را معینی  
 و مشخص نموده بهادر خان را هم مانور حکومت مذکور ساخت و خفه در جهت  
**و طهر** کرد و در بیان **احد** **اورخان** چون خبر وفات نصر الدین بهادر  
 رسیده بهادر که جلوس تخت شد قادر خان را مانور حکومت **لکهنوت**  
 بهرام خان را نیز مانور حکومت **سائر** **کاک** بنوعی بهر مستطاب چهارده  
 سال با فراغت و آسودگی مشغول حکم ران بود تا در سنه ۳۳ مطابق  
 ۳۳۰۹ هجری ۳۱ شوال **کاک** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
**و کاک** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
**ولت** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
**کاک** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت

Deccan

**اسکندر** چون فخر الدین باز سر را بدست آورد و خن را تقصیرات  
 کور که خن را شش **بنگال** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
 من نه در قمر بارادون مرد بهر غیر نشسته در آن زمان و جهنت ملک  
**و طهر** در جهت حکم سلطان خن به و لیکن او نیز قمار بهادر کرد و خن  
 الدین بنوعی چون محمد در نزد برادر قتل به **بنگال** که تا چند سال خن به طهر  
 و از جهت حکم محمد سلطان بهرون به و بر آن نسبت تاریخ نویسن  
 فخر الدین را یک از سلاطین اول **بنگال** که به حساب سر گذشت سلطان خن  
**ن** **کاک** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
 او به فرستاده که **لکهنوت** را بدست آرد اما از این خیال هم و گشت  
 چنانچه علی مبارک که سر کرده حکم آن بلا به خبر را سر سپا و فرام  
 او را در آن ترا گشت و او را خلاصه خان را بقتل برساند بعد از این  
 ماجرا علی مبارک قاصد سر از **بنگال** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
 مطلع ساخت و بدون آن شش **بنگال** **نماید** بهادر خان در **سائر** **کاک** گشت و خفه در جهت  
 با شکر زاده بهر غوغا فخر الدین رحلت نموده و سنه ۳۴ مطابق  
 ۳۴۰۳ هجری ۳۱ شوال را بهر سر ختم و او را بجهت بقتل برساند موافق

Sunengung

اسکندر







*Sekundolen encets  
a superb masque  
at pondau ID 1361*

Ghyas Joleen the  
son of Schunder  
excites the jealousy  
of his step mother

اتفاق اقسام است باید از جانب وفادار عرض سلطان عرض کنم  
و در آنست که نویسنده است و در حال قتل رساندن پخته مراد است نه  
پسران بلکه در قصد جان است حال صلح کنیز و در اینجاست که او را  
از قصد نویسنده محروم کرده باشد و اگر چه کسی با اینکه میسر باشد از او  
قبول نماید کردن واجب امر در تحصیل جواب دادن به بعد از اینکه آن  
ماجر از خبر عرض و انقیاد بسته عرض برسد و بداند که فرمودن  
فاحش و بدست کسی که باقی خواهد بود در اینجا سرافرازی که از مطلب  
هم نه تمام فاحش است و قطع در وقت است اینست که بعد از آن و از  
خلف سلطنت خواهد بود حال در آنست که عرض بجایست نخواهد رسید  
از بعد از بقعه در سلطنت بپس از اینست گفت اما او در آنست که  
مادامه فرستاد و خبر از این روزی بزم منکامی چون آمد فرستاد  
**و در آنست که** بنظم یا کسی که در آنست که جمع فراهم آورد و آورد  
بجایست **بزم در دوازده در آنست که** خیمه و غیره و در آنست که  
از دیگر در آنست که سلطان و از **و در آنست که** بزم منکامی  
خاصه که در آنست که از بنظم و غیره خود را از خلاصه و از آنکه

Ghyas addeen اورنگ  
engages the open  
rebellion. غیر

Sunarcote  
Gaulparch

The king was  
unintentionally  
wounded.

Anecdote of the  
Sultan's attention  
to the due adminis-  
tration.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدو حاضر و نیکو بجا گفت اگر سلطان از طلب بارگاه حکمت منتهی  
 معتقد شود نول را خواهد کرد و من نیز بخت است که شکر که اگر بار و بار از او  
 نصیب بگیرم در قیامت چه جواب فراهم داد بعد از یکی از اطفال آن  
 خدیو ترسانه نیز سلطان که جواب میسر نداد به چون طلب نه است  
 ترسانه را این جواب به به بارگاہ عرض کند که ایجدهت معروفی بنزد  
 پادشاه پیدا کرد که چاره نشد تا آخر و در سرشاره مسجد رفتن می کرد و به  
 دیگر نفس و باز از بلند مردم را طلب نماز کردن چون سلطان از آن  
 یافت نسبت به تعجب کرد که هنوز ترسانه است به از هر مانده چگونگی نماز  
 است با تعجب از ترسانه فرستاد تا مآذون را به منزل فرستاد و او را ندانند که از او  
 سزاوار که در محقق فاسق مبین مردم هستی این چه وقت نماز است  
 چون طلب کرد از امر او را از او قه مطلق کرده به پیش رفت حکایت به  
 قضایا بر سرشته عرض بر پادشاه گفت از بارگاه ترسانه پیشتر  
 نیز در جبهه خویش پنهان کرده پیش تا حاضر رفت فاضل اسلام تعظیم  
 بهار گفت میسر نرساند از خود اگر در از بعد و کشاید اینک قولی  
 حکایات باید به طور سلطان نول بسیار رسد میسر نرساند و بعد از



[illegible]

سر و کلاه و دم

از وفات فیما که التبت و لار در دست او بسفالت التبت را در بار تخت  
بنیاد نه بدلفی سلطان السلاطین این سزاده بسیار سخنی و کبر  
بها چاکرانی بقدر در ذلت کمر و پیراهن کمری بنوع نادره را حکومت  
کرد و در سنه ۷۸۰ مطابق ۱۳۸۳ مسیحی فوت شد و پسران او **امیر**  
**شیر التبت** بعد از وفات السلطان السلاطین امر او را در دست  
لار در تخت بنیاد نه بدلفی بسیار که شعور بنظر خاص عام رسیده  
بوی لقب شیر التبت را بر او قرار داد و در کمر او را بنیاد حکومت بنوع  
نادره از سنه ۷۸۳ مطابق ۱۳۸۶ مسیحی کشته شد و پسر او را آورد  
چون از جهنم که مشهور کرد او را که کشته شود و در کمر او را  
در سنه ۷۸۸ مطابق ۱۳۹۱ مسیحی مقتول شد و پسران او **امیر**  
**راجا کپس** بعد از واقعه شدن این مقتول بنوعی داری که لقب دائم  
کپس را بر خود قرار داد و پسران او را وراجا بنیاد او را  
اگر کم که گفته اند این شخص باعث باز یافت وین ماسته است او را  
در تخت بنیاد نه بدلفی او را بنیاد نه بدلفی **بنیاد** خطاب کرد و در چنان  
مربود بود که اهل اسلام قدرت منزهت و جدل ندارد و این خطه

بازار و مسکو حرکت بنا بر این حالات افغان را واکزن از ارباب این کرد  
رسو و طایف بر این قرار داده و بین این را با بار کرد و بر اسطر  
چهارین خیمه با هفت سال با مسکو در وفراغ حمل کرد و تدارک  
۷۹۴ مطابق ۱۲۹۲ مسیحی فوت شد و از کتب اهل اسلام افتد  
است میدانستند که بعد از مردن او را بر کشته بین چند میدانستند  
و خواستند که او را با آب دهند و بسوزانند و این کنند از حکومت  
کنش سلطنت بودند بسیار زیاده و بیش بر سران کنش  
بهم سینه از تحت حکومت سر بر میچیدند و به بیان احوالات  
مول جلالتین بعضی تاریخ چنین مذکور نموده اند که در احوالات  
و ادب کتب و ادراست از تحت مولانام خلاصه چون مذهب هندو  
را دوست باز برین مسلمان برگشت شیخ و احمد بنی از زنگنه  
خواهر و از در لازم و مهم دشوار است با و حضرت شکیار و کام  
ضمیمه فرستایند است او بر سر دانه از پنجانب خود حرکت نمود  
و بسیار تنخواه بمصرف رساند و اینکه لشکر قریب به یکصد نفر  
جام و کاروان سران را ازین تعمیر ساخته اسم خدا را سفیر را

cup-scarer! let us sing  
the praises of the oppressor  
the nose and the twist  
of the  
celebrated  
post Hajiz

Welp! Why conceal  
the desire that  
possesses you of  
visiting Sultan  
ghyavadeen. It is  
your business to  
complain of the  
distance that  
separates you.











بازار مکر که گفت خاتونش بنام و لیکن جلاله با چند نفر از غیر  
 کرده بودند سرانرا از زمین جدا کرده با و در چون خواهم با و در متفق به  
 بسوخت و نیز را خبر کرد که اگر الان آمد سلطان انعام بقتل رساند به  
 و کمر سلطان فروخته و تورا نیز الان بقتل رساند حال برقرار و  
 مشغول کار او بنزد چون و نیز از این واقعه مطلع شد بر خاست همان ساحت  
 و نعل بارگاه سلطان را کمر بقتل رساند بر کشته خان جهان و نیز را  
 خبر داد که گفت حال بیکر مصلحت بگویم بنام که در این شخص شاه  
 بر شخصیتش که در سال پیش و نیز شخصی او را تعلیم سلطنت بنماید  
 و در وقت رسد جوانه همه امرا و وزرا متفق القول شده و رفتند بر نزد زن  
 فاخته شاه و قفیه را با او رساند و نیز کسی که حق مصلحت جانده جمعت  
 تعلیم او مقرر فرمایند چون زن از بد اشیاء و سر کشی مردم خوف بیکر گفت  
 و در حین وفات فاخته شاه من عهد کرده ام که هر کسی که فاخته شاه بقتل  
 رساند با او سلطنت به او داده و با این امر نیز سران را خبر بنده خطبه  
 سلطان شهنشاه پیشاپیش کرد و در میان املاک سلطان فرود  
 شد و جشی و تیکه حکم او را داشت شخص سلطنت شد بقتل فرورفت  
 لاف و فرار داد به با عدل و انصاف حکمران را که از بهر او اندوی و ذکاوت

امیر خلیفه

انظر به خلیفه رسیده در عصر سلطنت بر یک شاد و ناخوش و نیز  
 وزیر را بر سر شتر را با و جنگ سپاه هم رساند و نیز اول ملک خاتون  
 در صبح وقت و او را از جهت سخاوته بسیار دوست میداشتند و  
 حکام مردم از او جدا نمیشدند و هیچکس از بزرگان افغان و ترکستان  
 با او در دست جنگ نداشتند این چند کلمه در بیان توصیف او است که  
 مذکور خواهد شد و در وقت سلام که حاضر تمام کلا جمع بین بنده چند  
 هزار و ده بقیه بقیه انقباض کرد و نیز از او این امر را خبر شد و در وقت  
 که این سخاوته او است بلکه اسراف و تبذیر بنام بر این هم بول به  
 برادر هم و که با او از آنجا عبور میکرد و بختند که سلطان و بهر بکشتن  
 از او این شمشیر چون با او از آنجا میگذشت بول به در وقت گفت این از  
 کجاست گفتند همین بول است که قبله عالم به فقر است و بخت گفت هم  
 نخواهد این تبذیر کم است و مقابل این قاطع کرده بهر بهر از  
 از بد خیر او بخت کرده با چار و انقباض بقیه بقیه که در دو سلطان این خفه  
 در نور مایه مسجد و صومعه های و مسجد بقیه بقیه و اما این عصر باقی  
 هستند و در سنه ۹۹۹ مطابق ۱۴۹۹ مسیحی بعد از حکومت سی سال  
 فوت شد و در میان احوالات محمد شاه و قفیه فرود شد از این و بنای

بنیاد رحلت کرد امرا و در ارشد او را بالای تخت بنشاند تا بقتل  
 محمد شاه و نیز جشی که بکلی از در خزان انقباض به هر جزی از او باقی نماند  
 نام سلطان این بر نام و در اول این ایستاده و نیز بر سر پایی با و در پوائه نام  
 خفه را بجهت اینکه از طعنه دشمن برانده و نیز از شب بقتل رساند پس  
 از آن سلطان را مقتول ساختند طرس بخت گفت حکومت محمد شاه  
 تا کمال کشید و جشی که با و در تاریخ خفه مذکور که در دست که خفه شاه  
 از قتل این سپیده و لیکن بیکر که فاخته شاه فرودم شخص شده  
 به که مادرش را در ملک انقباض را بر تخت بنشاند و بهر آن احوالات مظفر  
 شاه سپیدی با و در پوائه در سنه ۹۰۰ مطابق ۱۴۹۹ مسیحی حکومت  
 گشت و لقب مظفر شاه را بر خفه فراداد و او را در اول حکومتش چندین از  
 سر کرده کان ترک را بقتل رساند بعدش با بسیار و بجا نب  
 هند و با و در ارشد آن را که فرستاد بقتل رساند و اموال ایشان را نیز غارت  
 کرده و بیکر از علی غاسق که زشت تر از آن بود و شخص خاص عالم بنوع  
 که در سنه ۹۰۳ مطابق ۱۴۹۷ مسیحی بکسر کرده کان ترک را که تبذیر  
 شریف و نیز بکسر بقتل رساند و بهر علم با و در کسر بر او فرستاد و  
 الخلاقه او را محاصره کرده و چون مظفر شاه در تحت حکم خفه بقدر

بخت از کسر

بخت از کسر از اهل کجای این سپیده بخت خنجر را از اهل افغان و بیکر  
 و شب کسر قرار با چار و خا فطرت کردند و چون و تیکه در کلام از  
 باقی با و بستی که سلطان مظفر فرستادند خود کسی سران را با با و تیکه  
 از بدین جلا بخت چندین کسان را بهرین طریقه بقتل رساند آخر الامر  
 چون خفه را قادر بجاده و کسر و بخت از قتل بهر آن آمد بیکر که جمله  
 او را در بزن با بزن بکشتند و بکشت از غر و دلاوران و دوست بهر آن  
 فریاد میکرد و خون غل با بران مرفت تا آخر مظفر شاه شکست جوی بود  
 و بکشت و بقتل رسید و صحرای نور ملک به از بنیت فرار اجساد و در  
 از کشتن با و در اساختن به در حکومت سلطان مظفر شاه سی سال  
 شهنشاه در زمانه حاکم قندهار و خراسان و در کورستان و لیکن نظام الدین  
 تعریف میکند که چون همه انقباض صرام و مظفر شاه نفرت میکردند  
 از جهت ظلم و تعذر که با و در ارشد آن کرده به و نیز سید با و در متفق  
 سید و سید و نیز از قندهار با و در با و در حاکم سلطان منور رنده و او را ب  
 بقتل رساند و بیکر از مساجد و در غور غیر که و در الان است و در بیان  
 احوالات سلطان علی القزوينی که بخت شریف ملک جدا و وفات مظفر  
 شاه امر از بنظر ملکی به جلوس بخت خفه مذکور نهایت با شعور



بنظرفلق رسید و به این شخص مکر از نسل خانان خداب صفی  
به و محاربه الف و بر بنان را گذارسته فرار کرده به بهنگال حرکت  
لازمی نمود از اجابت نسل خویش را در غور کشیده سلطنت را محب  
شد چون سید حسین وزیر قبل برای طرفین سلطنت ۹۴ فهمیده  
به که چو زحمانه بابت کوه و نیز لیاقت با دشمنان ۹۵ پشت امر  
جمع شده مصطفی بهم بستند که سید حسین ۹۵ جلوس گشت میبندد چون  
از جلوس گشت نشاء علی الدین شریف میگردید به رخ قرار داد و  
یک مصطفی را بهر السلطانین چنین مذکور میکنند که در جهنم نارهای  
غور اسم پدر او حسین شد حالت دست و نیز ضایع تصور میکند که  
پدر او شریف میگردید و نیز خبر بد آن بسبب این لقب به رخ قرار داد  
فبیک بهنگال را در دست باغکین و او قاهر گشت کرده با به خلق بنابر  
سلوک کرد گشت و بسک قاضی خود را چون از خوش خضر او مطلع شد  
و خضر خود را از برادران عذر کرد و او به در خدمت عظمی شرف معروف  
ساخت و حکم کرد که در بهنگال عذر او خضر عسکر به چون ایشان  
در مطالعت میگردند و او از دست کسی از ایشان را میگیرد و قتل برساند  
و از آن عصر از میان اشخاص غرض عادی به در بهنگال که در کس

Crazy Channel Point

[illegible]

Decan

نامی که بگشت بنابر این لشکر زن و فرما هم آورده به آن هم حمله آورد  
که در غلای شرق بنگاه اوضاع است چون آن را دید ۹ هزار کرده مال  
اموال او را بنهار برده و او را بنجای راه کمر بست و او را بنجای کرده  
و این که چهار سال قلع است بطور این نامیده می شود بعضی نقل می  
اوضاع ضبط کرده و او را در امور حکومت بلاد خاگرد و ده مراجعت دار  
الخلافت خود کرده و در ماهین قبله بطور این عادت است که چون مغلوب  
شدند به ایند بیا حال حق فرار کرده و ماهین حکایت کرده و اگر در حمله آورده  
کمان بکنند و از عادت را موقوفه می نمایند در جنگ سبب باران راه  
مسدود می کند و در همه جاب عشق می نماید که در زمین بیا حال شود از  
لشت جمع فرار میکنند چون آنجا می بطور متذکره در فرار نهاده بعضی  
از سپاه سلطان بیا حال گشت آخر آن امر بنابر فرار کردند ۹ بگشت  
بعد سلطان نایب و بعضی دیگر که در فرار رود و بعضی دیگر که گاه  
خدا را از حمله دشمن محافظت کند و بنابر این در آن بلاد می گشت  
مسجد و بزرگ و در بعضی خاگرد و در بعضی مسجد و بعضی که صاحب  
علم می شود و واجب فرار او را معطل نماید و بعضی که در راه  
این معترضه امام کاتب العلوم و مرقم که در حال بخت و در حال

Kamroop again.  
unsuccessfully  
invades.

---

Ternyana

Bettiah river  
the Gunduck.

۱۰  
از کماله ایها به برونه دفتر اینجا به زیارت مکنند و جهان مسخر  
صفت جان بود چند سال قبل باین با ایکنه رخو غلامی هندوستان  
به بیکو ناما ایکنه گشت یافته بجنب بشکال فرار کرد و قوی در خانه ای که  
البتن انداخته بخت نشست طی الزمین او از آنش کرده اگر امر داشت  
و حالات قولی که با او میفرمودند از آنش اقل برادر او فرستاده بود که در  
حالا خود تغییر نموده است این با ایکنه در سنه ۹۴۰ مطابق  
۱۳۶۹ هجری قمری که از چند سال قبل باین خارج بود و باین صاحب  
اندیشه نامی که در کربلا از برادر بشکال بر فرستاده چون بطایفه که  
رسیده خبر داشت که در آن شهر از علی الزمین هزاره از اقبال از جانب  
بدرامو مجاور آمده اند فرستادند و در قصبت با او به زیاده و خلالت  
کنند و در طایفه این بطور دفتر مکنند که حالات بجز طایفه است  
باین با او میفرمودند که با او که از آنست او نیز غلامی بشکال به برونه گشت و در کربلا  
از آن فرستاده بود که در هر دو شهر از آن جانب با اهل از آن چون متفق قبول  
همه که فرستاده اند فرستادند بجنب اهل مراجعت کرده علی الزمین با فرافت  
و اسب و کوبی که شول حکم کرده گشت و نیز در سنه ۹۴۷ مطابق ۱۳۶۱  
مسجد و در آنجا از حکمت بدست حارسا از فرستاده و در سال ۱۳۶۱

حاضر بنامی از اکران در این کتاب و در دست لایحه اندام دیگر از این

12.01.1902

Qualikone

Yexhoat

*Sinca sinica*







او از او کشیدند چنانچه خود را عالم حکم حاجی پورین علم یافت  
 که بر این فرزند استند و با ایشان دوستی بود و متفق شده و بعد  
 او را به این فرزندستان گشت که در اول فرمان فرما سرکار  
 محمد شریف به است گشتن سرخان که در آن کس او را تقویت  
 و لشکر که می کرد به کاتب خان را که حکم خود بخیر به مامورین گشت  
 و کاتب خان به کج کرده و در لشکر در برابر همه کس صف پدید آید  
 و آن زمان کاتب خان فرصت صلح کردن و گفتگو ندا هم آورده  
 چون موافق صفتی با از در جانب تلاطم در آورد و در آن راه  
 کردند اما کاتب خان را در می نگریه با خدمت جان که از بدش را بخروج  
 ساخته و از میل خود سرکون شده بر صفی زمین بفتاد چون سپاه  
 از افغان سر در او رخه مطلع شدند و به زمین گریه کردند و از قه  
 حرب و اقبال این قسمت سپاه را به این شکست باز  
 لشکر بنگاه را نهایت نماید و خود کرده بس و باره لشکر به  
 جمع آورده و بر این سپاه خان را که در آن کاتب خان به بر سر کرد  
 این معین غنیمت فرستاد و یکس از رحلت ایرام خان  
 واقعه اتفاق افتاد که بهشت خورسندی محمد شریف و بنو مکتوب

Behan

باز در بار چو نرس

و بنو مکتوب به بار خویش بگشت که به بار ارتقای او سرخان را در  
 موافقت گشتند پس وقوع این واقعه که سرخان در آن کس سرخان  
 اطلاع نموده چاره جز بر این در این نیست خود را در قلعه بجا رهند  
 رخت و هم جانب این قلعه را با کس غیر خود به قه خلاصه سپاه نگار آمده  
 این قلعه را حاضر و کرده و یکس کرده افغان که در سر سرخان جمع شده با  
 در این سپاه را در قلعه تا چندین ماه است نمانده بعد از آن ایرام خان  
 بخیرت که صلح کند که کاه سرخان با به دشمنی کجی از قلعه بیرون آمده  
 چون کرک بنگاه این تا ناخته غایب شدند و سر را در این را نیز گرفتند  
 بقتل رسانده همه اسباب و حال احوال این را تا غایت برده حلال  
 خود قرار کرده در حاکم خود **سید شریف** این واقعه در سنه ۱۱۰۴ مطابق  
 ۱۱۰۵ هجری قمری بر سر از این وقت سلطنت بنگاه از این وقت در  
 گشت چون در سال ۱۱۰۶ در سنه ۱۱۰۷ هجری قمری **چو نرس**  
 از در این زمان حال است سلطنت یافت سپاه زیاد و در جانب  
 بنگاه آورده و در لشکر یکس که در آورده و خود از غرض به بار بنگاه  
 خویش را در این به سر سرخان مراجعت خود را حاضر کرد و چون  
 او در بجا رخت بگشت حاضر **خان** را با سپاه زیاد و مامور به بار بنگاه

Chaman

کرده خود مراجعت کرد از این سرخان رفت **محمد خان** بن **محمد خان**  
 که از نرس تقویت طلبید چون چند روز این مقصد بگشت بر این از نرس  
 به نرس بنگاه بگشت و از نرس این نرس که نام خود به نرس  
 سوار گشتی که جانب **چو نرس** در آن کس سرکار به صاحب گشت و در سنه  
 ۱۱۰۴ مطابق ۱۱۰۵ هجری قمری **چو نرس** بگشت و چو نرس از نرس  
 بقتل رسانده **محمد خان** را با نرس از نرس با نرس که در نرس  
 یکس از سر سرخان در حلال بقدر نرس یکس با نرس رسید  
 گشت خود به نرس که چاره دیگر نداشت خلاصه به نرس به نرس  
 بنگاه خویش که قلعه **چو نرس** حاضر کرده به نرس به نرس به نرس  
 محمد شاه را در این حال در نرس با نرس و او را نرس می کرد که  
 این قلعه را به نرس آورد به نرس سلطنت بنگاه را به نرس خواهم آورد  
 و نرس او را به نرس به نرس در سنه ۱۱۰۵ مطابق ۱۱۰۶ هجری قمری  
**چو نرس** آورد به نرس بنگاه را در نرس و چون نرس به نرس  
 به نرس کران قلعه **چو نرس** و نرس به نرس و نرس به نرس  
 که نرس به نرس و نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 سر کرده به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس

Chaman

کرده به نرس

سر کرده به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 که جلال خان با نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 صف از نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 چو نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 خان از نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 جلال خان خود را به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 خود نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 از نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 روز نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 و نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 در سنه ۱۱۰۵ مطابق ۱۱۰۶ هجری قمری به نرس به نرس به نرس  
 احوالات نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 مفتاح نصرت بنگاه به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس  
 آورده از نرس به نرس به نرس به نرس به نرس به نرس

Saadulapone







بود علم از آنکه علم به ندرت تحصیل گردد خلاصه نقد نرف  
کرد که منسلح شود از آنکه شریفیست و نیز جمال او را قابل تحصیل  
علم دانسته به تحصیل معاش تقویت کردن پس چهار سال از این وقت  
بگذشت حين آنکه بجزایر آمد آنجا حضرت ام بلاه رسید و زیارت  
دار و در آن صحن حکم و تسلط حالات رخ برآید فرموده خن در آنجا بود  
بماند و بیست و از آن پس در آنجا رفت که ابرار حاکم از عدالت سلطان  
شکست و فرار از ظلم خان حیز از آنجا به مملکت حکمرانی کرده ظالم  
بقتل رسانید چون چنین کرده بود و بزوال یافت او ترقی میکرد و اسم از آن  
علت او یکسری خاص عام رسید چون حسین به مملکت خن در آنجا  
کرده و دیگر کس از آنجا حکمرانی میکند او را در جاسرخ بر فرار کرد و پارت  
صمیمت داشت که از او است و از او به رسید به سلیمان اجداد  
و پدر نیز ازین زن را بسیار دوست میداشت زن بسوی گرفت که حال  
سلیمان بزرگ شود و به برادر او شکیلیاب در روز صبح از آنجا  
میکواید که ما ندانیم که از گفتگو سلطان رنجیده و بعضی فریاد صمیم  
املاک پدر را تحصیل سلیمان کرده باز از رخت فرستد با گرچه خجسته  
دولت یکبار از امر بزرگ و خاص سلطان را بر سر دست چنان فریاد کرد

خلق به دولت او از ثنای دولت مجتهد دولت درازن را  
سزاوار که از جبر منزه باشد گشته تا از اعتلا کبریه جرات داده بکشت  
با خود را دریم در زمان فاشه دارد و دیگر که ما را در نزد پادشاه  
بدرجی اما از امت ما گرفته بتصرف بر سر دیگر در آورده و ما را در  
از خانه فرستاد و هر که در دست حال از دولت استند ما این است که  
عرض ما را سلطان ابراهیم کرده مگر در محبت باز یافت ملک  
خویش را بر ما ش تحصیل بکنی و نیز عرض این سرور بپسند که پادشاه  
از بدو فرستاد از برای یکم دولت را در این امر و سرور عرض  
بپادشاه و ساختند و در جواب گفت کسی که در دربار باشد بقیض  
مقتصد سرور قبول شد دولت را خاموشی شد حکایت به  
تغیبات که بر وی میگفت و باز در آن گنجی داده گفت با قدر ما تحصیل  
مستقیم غم خور چون بدو فریفتند دولت حکایت را از  
برادر و برادر گرفت هر دو با هم تمام به حکم امر حاجت کردند  
سلیمان آمدن برادر را با حکم دادند و سرور فرار کرد و بر نزد اقام  
خود تمام حکایت به باو تعریف کرد و باو خبر حاجت گفت کرد ما  
چون بپادشاه و سلطان ابراهیم نوازش افتاد گفت اگر او نیز بخود

بجای سلطان برود بقیع که املاک اردو باره از سلطان خواهد گرفت سلطان طاعت سفر با این طریقه شد تا بارین محمد شخصی میزد قریه بنزد اردو برادر صلیح کند فرستد یکت ستم املاک بریده را دارند لشکر و لیکن شام فرستادن را موقوف کند و چون اینک فرستادن را داخل بقیع شد و مسلمانان نیز یک حقه بقیع را فرستاده شد از این بسیار رنجیده شد و اردو کرده فرید را داخل اردو فرستاد از این واقعه خبر داد به سلطان و سلطان کردن املاک خویش میباید اما فرستادن اردو در سلطان از این بر سریده بحالات اردو اعتراض کرد از این واقعه در سنه ۹۴۲ هـ مطابق ۲۵ صفر ۱۲۰۰ رسید به فرستادن که کم طریق الفت و دوستی و با برحق و در میان آنکه سلطان محمد بنامیده میباید از چنانچه در نزد سلطان مزبور بود نظر کردون رفت فرید بنزد اردو که نالایک بهر نظر خلق برسد همه لشکر یک هجوم آوردند و لیکن از اینکار کامیاب نداشتند تا آنکه فرید با یک حزب شمشیر اردو که بنزد حیدر آمد و از این فریدی او خوش شد لقب شمشیر خان را بدو داد و چون شمشیر خان کم تر که کرده از چاکران خاص نظر رسید و نیزه لشکر حیدر شمشیر شد که جلال نام شد بیکوقت از سلطان بخت سزدن املاک خویش ازین بخت

درفت با وعدۀ بعضی کرده بین در آنجا بین و از وعدۀ چند روزی گذشت  
سلطان روزی او را خواست بسیار طعن و ملامت کرده از جهت آنکه  
چرا بوعده وفا نمرسد که از خانان سور و محو عیبت در خدمت  
موجود بود و آن وقت لشکرت کرد که املاک برادر خود را بازرد  
از جنگ کشید و تمام سلطان را داد و از املاک کلام در غیبت  
آمد و میخواست که او را برادر او را حکم داد و املاک خویش بکشد و چون  
سلطان محو بر خان را بسیار جرئت میداشت و نیز از ایشان  
او چیز نشناخت و لیکن از براس ترسانند بر محو  
امر خود که املاک ارست برادرش را بکشد و محو که تمام معائن  
کنند محو نیز از بعضی و گینه که در بارۀ او داشت آخر محو را فرستاد  
بنزد سیاه خان که سلطان امر بقیسم بخون املاک کرده و دست لاک  
آتش را در سیاه خان بگوشی آمد و در جواب گفت محو غلط کرده  
که تو فرستاد و لاک را نزد خود نیست که بقیسم بسو از جهت  
آنکه همه ملکان آنجا مال سلطان است و نیز او نفس بکشد که میخواست  
داد و است و نیز از سلطان محو خود را در این باره داد و در باران  
محو حرف ندادند که محو را شنید و آن حق که بنزد برادر او دم انزال خم







[illegible]

Codi Malleku

Yazı

Bana senka  
mesuat.  
Januch  
Epiton

بازگشت از اردبیل

سلطان نیز نصف حکومت بخدا با و داد اگر و وزیر سلطان محمد  
باشیرخان شرط کرد که اگر بنشیند بر سر خانه پدر خود در این  
سلطنت بخدا بنده از کد از شکم و شمشیر به نیز برادرش بنشیند  
اوین گرفت که بنشیند امیر سپاه جمع او و وزیر سلطان محمد  
از اینجا بیخفا خارج شود و در راه کشت کرده کاغذ نوشت که بر سر  
آتش بایست ملحق شود چون طوطی که امر گفتند که بشیرخان را گفته  
نزد فریب میدهد ظاهر سلطان محمد را در از میان ملاک که بشیرخان  
از حق تا بشیرخان بسیار حق بدست خدای تمام داد و شرف  
شد و بجانب جاز پدر در آن شد در بعضی رسیده است این  
شخص را به جاز پدر کرده این سلطنت را گفتو بست  
افسارهایون بهرند یکدیگر با و کشته فرار کرده به جاز پدر  
اورا تعقیب کرده بایون با چارمانه صف را از آنست بناسر  
خاک کشته است محمد شاه در آن وقت پیران با قدر استقامت  
کل را در این چون بشیرخان ضابطاع سر کرده عزیز بود و در آن  
توقیر سر گردا سر قول نوشت که فریاد چون شمشیر شکست میجوید  
خفته هم بکنار میگذشت تا اینکه سرش میگذشت از جهت اینکه اصل

در روز شنبه در ماه رمضان

۱۰۶  
ایا واجد از انقلابه بایستد  
چون بطور گرفته گذشت  
تخمه یار و سنگ خرازا کرد و بسلطان در سنه ۹۴۶ مطابق  
۹۴۶ هجری در ابرس رفتند و توج شدن این کار باعث ترقی  
قرب منزلت ایشان شد و چون بایست بجهت **اگر حرکت**  
کرد و از اینجا میزد که به بستر سرخان میفرستاد و **قلم چو نر**  
از او بزرگتر و مضاعف آنرا میداد و جنگ کرده او را که بزرگتر از او  
از این امر مطلع شد با همه لشکر به فرزند آنکه از آنجا به خارج کرده  
و از یکدیگر سرخان کاشف را بن محضون **بویشت**  
گویی از بعد از فرزند سنگ خرازا بایستد و این حکومت از ایام سلطنت  
او بمن باقی مانده است و نیزین باعث توج نشد و این چند روز چو  
کرگه سلطه و حکومت بحال خود را بمن و اگر از نایب من نیز سلطه  
میکنم کما یست و از سران او را با تو هم ارسال میدارم و جهت پیش  
گشتی باشد از بفریده با کاتب که دلدارش من است از براس تو  
میفرستم همان را با این معامدا راضی باشد یا بعد از آن گرفته پس  
شیر خان را نیز با تو هم بطرف میادارم و از نایب من چندین خانه  
به او بکویرت میفرستد پس سرخان توجت و غنیمت کرده با نایب

1822

orissa

بجانب در مراجع کرد

[illegible]

150  
 151  
 152  
 153  
 154  
 155  
 156  
 157  
 158  
 159  
 160  
 161  
 162  
 163  
 164  
 165  
 166  
 167  
 168  
 169  
 170  
 171  
 172  
 173  
 174  
 175  
 176  
 177  
 178  
 179  
 180  
 181  
 182  
 183  
 184  
 185  
 186  
 187  
 188  
 189  
 190  
 191  
 192  
 193  
 194  
 195  
 196  
 197  
 198  
 199  
 200  
 201  
 202  
 203  
 204  
 205  
 206  
 207  
 208  
 209  
 210  
 211  
 212  
 213  
 214  
 215  
 216  
 217  
 218  
 219  
 220  
 221  
 222  
 223  
 224  
 225  
 226  
 227  
 228  
 229  
 230  
 231  
 232  
 233  
 234  
 235  
 236  
 237  
 238  
 239  
 240  
 241  
 242  
 243  
 244  
 245  
 246  
 247  
 248  
 249  
 250  
 251  
 252  
 253  
 254  
 255  
 256  
 257  
 258  
 259  
 260  
 261  
 262  
 263  
 264  
 265  
 266  
 267  
 268  
 269  
 270  
 271  
 272  
 273  
 274  
 275  
 276  
 277  
 278  
 279  
 280  
 281  
 282  
 283  
 284  
 285  
 286  
 287  
 288  
 289  
 290  
 291  
 292  
 293  
 294  
 295  
 296  
 297  
 298  
 299  
 300  
 301  
 302  
 303  
 304  
 305  
 306  
 307  
 308  
 309  
 310  
 311  
 312  
 313  
 314  
 315  
 316  
 317  
 318  
 319  
 320  
 321  
 322  
 323  
 324  
 325  
 326  
 327  
 328  
 329  
 330  
 331  
 332  
 333  
 334  
 335  
 336  
 337  
 338  
 339  
 340  
 341  
 342  
 343  
 344  
 345  
 346  
 347  
 348  
 349  
 350  
 351  
 352  
 353  
 354  
 355  
 356  
 357  
 358  
 359  
 360  
 361  
 362  
 363  
 364  
 365  
 366  
 367  
 368  
 369  
 370  
 371  
 372  
 373  
 374  
 375  
 376  
 377  
 378  
 379  
 380  
 381  
 382  
 383  
 384  
 385  
 386  
 387  
 388  
 389  
 390  
 391  
 392  
 393  
 394  
 395  
 396  
 397  
 398  
 399  
 400  
 401  
 402  
 403  
 404  
 405  
 406  
 407  
 408  
 409  
 410  
 411  
 412  
 413  
 414  
 415  
 416  
 417  
 418  
 419  
 420  
 421  
 422  
 423  
 424  
 425  
 426  
 427  
 428  
 429  
 430  
 431  
 432  
 433  
 434  
 435  
 436  
 437  
 438  
 439  
 440  
 441  
 442  
 443  
 444  
 445  
 446  
 447  
 448  
 449  
 450  
 451  
 452  
 453  
 454  
 455  
 456  
 457  
 458  
 459  
 460  
 461  
 462  
 463  
 464  
 465  
 466  
 467  
 468  
 469  
 470  
 471  
 472  
 473  
 474  
 475  
 476  
 477  
 478  
 479  
 480  
 481  
 482  
 483  
 484  
 485  
 486  
 487  
 488  
 489  
 490  
 491  
 492  
 493  
 494  
 495  
 496  
 497  
 498  
 499  
 500  
 501  
 502  
 503  
 504  
 505  
 506  
 507  
 508  
 509  
 510  
 511  
 512  
 513  
 514  
 515  
 516  
 517  
 518  
 519  
 520  
 521  
 522  
 523  
 524  
 525  
 526  
 527  
 528  
 529  
 530  
 531  
 532  
 533  
 534  
 535  
 536  
 537  
 538  
 539  
 540  
 541  
 542  
 543  
 544  
 545  
 546  
 547  
 548  
 549  
 550  
 551  
 552  
 553  
 554  
 555  
 556  
 557  
 558  
 559  
 560  
 561  
 562  
 563  
 564  
 565  
 566  
 567  
 568  
 569  
 570  
 571  
 572  
 573  
 574  
 575  
 576  
 577  
 578  
 579  
 580  
 581  
 582  
 583  
 584  
 585  
 586  
 587  
 588  
 589  
 590  
 591  
 592  
 593  
 594  
 595  
 596  
 597  
 598  
 599  
 600  
 601  
 602  
 603  
 604  
 605  
 606  
 607  
 608  
 609  
 610  
 611  
 612  
 613  
 614  
 615  
 616  
 617  
 618  
 619  
 620  
 621  
 622  
 623  
 624  
 625  
 626  
 627  
 628  
 629  
 630  
 631  
 632  
 633  
 634  
 635  
 636  
 637  
 638  
 639  
 640  
 641  
 642  
 643  
 644  
 645  
 646  
 647  
 648  
 649  
 650  
 651  
 652  
 653  
 654  
 655  
 656  
 657  
 658  
 659  
 660  
 661

۲ دایکتی راجس







منقسم نموده به کرامت یک حاکم مأمور کرد و بعضی قاضی فیضیت کرد  
 بسیار صاحب علم و معروف به تخطی هه حاکمان را بدست او داده  
 قدیم غوغه که از افعال نشت این دن او را خبردار کردند چون شیر شاه  
 هه اموات خلعت را چای کرد در سینه ۹ به آنکه برکت قاعده  
 که شیر شاه به رافت و استو که در جابرق بهشت و بقدر پانزده  
 سال در میان سپاه پرورش خود به هه ادب این دن را بید  
 به طبیعت شیر شاه به جو نوع تقسیم شده به بک نشود و دیگری  
 شزارت و غرور شیر شاه بسیار جاس را غریبه به شزارت از سوز  
 کلام که در **نکته** است الی **بهرود** اندوخت و بطلب در منزل  
 کاروان سرا را تغییر کرد و در کاروان سرا چاه انداخته آب در او  
 در درخت سجده تغییر کرده در آنجا ملک و قرآن خان معاینه غوغه  
 و امر فرمود که در منزل از آنجا شسته بوانه از ملحق که باشد همان  
 گروه نژادش کنند و در کشتا رجعه با دشت میده بهجت دفع  
 نشت و حرارت معازل بکاشته و اسب چا پارس به هر جا  
 تعبیه کرده که بر واقع اتفاق شده سلطان را از آن مقتضه آگاه  
 سازند این قانون در هه دست از قطع شیر شاه ملک

Sonangwan  
 Indus  
 Nila

۱۱۸

مردم بخت اعراض امان میداشتند که بار امر خویش را از اسب  
 باین انداخته می رفتند با استراحت مسئول می کردند به خوف  
 چنین مذکور شد که شیر شاه عرض کرده که در شیر شاه  
 سفید شده است جواب داد که راست است سلطان در وقت  
 عصر بتصرف حق در آمد و صبح اوقات به میز را به چهار حق تقسیم  
 کرد اول عدالت دو قم ترتیب سپاه سیم عبادت چهارم  
 ریاضت در محسرم که حال قدر به دست مقبره غوغه را در میان  
 غوغه آید تغییر کرده به در آنجا نیز فو کشت و نیز همی غور  
 بقدر یک میل عریض است اطرافش می حصر شده است با تغییر  
 نام هر که کان و امر اکند بسیار بلند سران و در میان احوال  
**فی خان** **سور** و بعد از **سلیم** شاه و له ارشد شیر شاه از  
 به ششور فیه با قاعده که به کوه به او نتوانست بجا آورد و بکاز  
 خویش فیه که **فی خان** باشد مأمور حکومت بکاز کرد و این حاکم  
 با عدل و انصاف حکم کرد و مر غوغه و لیکن در سینه ۹ مطابق به ۱۵  
 مسیحی عیاد بکاز را حمل آورده به سلطنت بدست او افتاد  
 و سکه را دفعه با سیم فیه زده غوغه را سلطان دانست و در سال

Shanshan

Sonangwan

این فیه باعث تصرف شد به در دست به همه سلطنت بکاز  
 شد تا سال حکومت کرد و در غوغه در سینه ۹ مطابق به ۱۵  
 مسیحی فوت شد در میان احوال جلال الدین چون از بهادر  
 شاه زده و کشته فیه فانه برادر او جلال خان به حکومت سلطنت کشت  
 تا سال حکمرانی نمود در سینه ۸ مطابق به ۱۴ در غوغه فوت شد و له او  
 در جاسر بر سر غوغه بهشت غوغه و فیه کشت که او را قیاس  
 الدین شیب بقتل رسانده داشت حکومت کشت در میان احوال  
 سلیمان شاه که کشته کشته که از اهل افغانه از عصر شیر شاه بسیار  
 مشهور معروف به نه و به سیم **سلیم** شاه که در حکومت فیه  
 از اهل این دن از احوالات خویش مستمر قرار کشت در باجی پور  
 و در حال خاص به طوئنه برادر ارشد سلیمان خان کشته حاکم  
**سلیم** شاه در حکومت کشته به **سلیم** شاه  
 رفت بدین چرت به عادل او را وزیر و پادشاه در نهایت کم خشت  
 و اگر نه و کشته ظاهر خان از این دن به خنده خدمت این دن را  
 ترک کرده بجان بر می پور و آمده و از آنجا فیه و نیز بول بسیار  
 بهوانه گرفته در میان برادران و اقوام خویش تقسیم غوغه و فیه ۱۵

Changpazalla  
 Jaaly

۱۱۹



از اسیران باب جنگ بسمت داور و وزیر که او را بخت نخواست  
 و قبل تعقیب کرده بود به قتل رساند و در حواله جزیره دوشکری که بخت  
 فدا کرده شکست خورده بامال و اسوار از جزیره بجانب باجی پور  
 فرار کرده تسلیمان گرفته برادر و یحیی را تسلیم حکومت بخار  
 مانور کرده بود و درین مردن سلیم شاه مالک سلطان کشته برادر  
 خود را نیز بخونیک به تقویت خون بخود و در سن ۹۰۲ مطابق ۱۹۵  
 مسیح شاه محمد علی بجانب بخار در آمد سلیمان نیز در آن تقویت  
 کرده تا اینکه لشکرش در حواله مو به شکست و او را تعقیب نمود  
 بهادر شاه فرار داد و برادرش را نیز سلطان الدین قیس که از  
 شیب بر سر بخت بقتل رساند سپاه فرادان با برادرش طاهر خان  
 بعزیز تقوی آوردن بنگال بفرست و بعد شش برادرش را در حواله  
 نایب الحکوم کرده در حواله طاهر خان در سن ۹۷۲ سلیمان  
 بنگال رفت و دیگر در غور اکثر سلاطین مد فون هسته او نیز از  
 بد بختی انجا را لغت کرده طونده را در انجا از غوغا ساخت چون  
 سلیمان بنگال را بتصرف خود در آورده و بطریق پرتو شاهی و دیگر  
 فرستاده با پیشکش کراخا به و اگر شاه او را تعقیب نکند

Soliman Shah  
 makes to attack the  
 capital of A. and put

بسیار نوازید

بسیار نوازید کرد لغت این که کس بخت امنیت بنگال  
 گشت چون سلیمان بنگال و بخار را بتصرف خود در آورده و بخار  
 قلعه و قشور در سن ۹۷۲ مطابق ۱۹۵ با جمع بسیار بجانب  
 قلعه مزبور حرکت کرده انجا را ناشی ماه ظاهر کرده در حواله آمدن  
 اگر شاه دست جاذبه پرتو خان حاکم و حطی با کبریا القاس  
 کرده که او را حایت کند و شرط بدهد که هفت اوم او بیاورد و کلید  
 قلعه به باو بسیار و سرق دست آوردن قلعه اگر شاه را تعقیب  
 رساند و جمع از سپاه براندان ظاهر کند و کان کرده و نیز  
 از اذن این که کامیاب گشته چون سلیمان را امر بدعوا  
 کردند اگر شاه نداشت و اگر شاه از ترس اینکه سلیمان شاه  
 با بزرگان از بخت انتقام گرفته او را از میان بردارد و سر کرده  
 خه محمد خان سپستان را جزم انجری میفرستد و از انطرف انچه  
 بجانب راجه ادریس میفرستد که با کبریا شاه بتصرف شاه تا بنگال  
 حمل آورده تا در سن ۹۷۵ مطابق ۱۹۶ مسیح شاه به در سمت  
 مغربین بنگال غوغا میکرد سلیمان از ریس را غالب آمده  
 بتصرف فیلس در آورده و لیکن با صید و دیگر غالب انداخته و سلطان

Qasr al-Jannat  
 to the Sultan's court  
 the Sultan's court  
 the Sultan's court

Qasr al-Jannat

ابراهم که حاکم دلم بود دوستی کرده جبرش با شاهی او را بقتل  
 برساند سلیمان در ادریس نایب خود را بکذاشت و در سن ۹۷۵  
 مطابق ۱۹۶ با جمع بسیار از الحاکم خه مر جعت کرده و کمال اینده و  
 کوچی بخار را حمله آورده غارت کرده و لیکن خبر رسید که اهل ادریس  
 باقی شده او را برودن کردند چون در طونده رسید جمعی بسیار  
 فرستاد که خلق او را تسلیم کرده باز حاکم انجا را برقرار کنند  
 و نیز انجا را به باره دست آورده حاکم را در جاسر خه برقرار کردند  
 سلیمان به ابرام خه اسرار که بک لقب قبیل حاکم را بر او تسلیم  
 کنند و همیشه از برادرش که پیشکش خود را میفرستد چنانچه  
 خه که تصور میکرد همه حکومت او با تقویت اگر شاه به دور  
 سن ۹۸۱ مطابق ۱۹۷۲ مسیح در دار الحاکم خه فوت شد و  
 رعیت انرا انجا بسیار فوسوز و دند و باره او در میان  
 احوالات داود و خان بعد از وفات سلیمان که در ولایت  
 او به نیکام حکومت را بدست آورد و لیکن چون بزرگان  
 افغان از او کراهت داشتند بعد از چند ماه او را بقتل رساندند  
 نه داود و خان که بر سر چاقی او به او را بلا سختی کشتند

خان داود خان

چون داود خان مدام اوقات خود را مصروف شراب و خوشی  
 گذران میگردانید و از امور خدای خود غافل بود و از امور  
 که خطریه با ستم او بخوانند و نیز سکه به با ستم او ضرب گشته  
 به حکم طهر اسم او از کبریا و به حقیقت خود در اوتل جلدی  
 خرنش را ملاحظه نمود که سپاه و نازه را راسته گشته خود را  
 و نیز بقدر جمعی هزار سواره و صد جمعی هزار پیاده بخت ادریس  
 توبه هزار ششصد نفر و چند کشته را بخت افغانها  
 آوردند با همه این خن را قابل بجای و اگر شاه دیده و بخت عذر جوی  
 و عیار را چاه جمع از سپاه و خه را به سمت موقوفه و در کمره امر  
 فرستاد که در سمت جنوب بخار و اقصای بتصرف آورد  
 که انجا چند سال قبل بر این زمان خان نام شخص بخت امنیت  
 آن سر خه عمیر ساخته به چون این خبر جاسوز را جاسوس بگوش  
 شد که اگر در آن وقت در کمره است به برساند و دفعه از براس خود  
 بختان کاغه بنویشت که جمع را به از جان ببرد و انچه  
 حمل آورد در حواله دزدان که در کمره نور از موقوفه بردارند و بخت  
 در آن سنه نه و در انجا به کمره خن که در امور موقوفه داود خان



به ملاقات کردند لشکر او و دودخان شگفت خورد و قرار بر این  
شد که دود و دودخان در کشت و کشته و اطمینان و شکال با  
سایر پیشکش باشد تا از عونا را بر سر پا و نیز او مقایسه از دا  
و ادن نکند چون دود و دودخان از دادن شگفتی فراموش کردند  
شگفت خورد و نزد کردن خودشان ثابت کرد تا اینکه جدا از  
جعت او را گرفتند و چون کسی که مال اموال او را ضبط کرده و حق  
بقول برسانند تا بهشت اگر کسی نیز از سر کرده حق و حقیقت  
چرا این پیشکش که طبع بر سر پا به تو بر مال او در جاسر او  
بزرگ است همه سپاه کرده و حاضر و غایب و شکال با سافت چون  
موتور هم خان از منصب خویش محروم گشت و قهقهه با هم از سر  
دادن رفت قلع و قمع را می هر که این واقع در ستر ۹۲ مطابق  
۹۲ مطابق واقع شد و او در بعد از سی مومن که با یکدیگر سخن می  
و در قلع و قمع سخن شد و لیکن اگر کسی که به سپاه حق را که تا  
زنده و به طوقا بکنند جدا از هم کردند چند ماه سر کرده سپاه  
موقوف چاره بخشد تا چاره بر کرد و کوشش اگر بر سر نهایی است  
اگر از اگر با آب باقی سمت بر آمد در ستر ۹۲ مطابق واقع شد

Refa Hadanmel

Page of text

۹۱۲

در ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
آن ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
که از جاسر بر این قلم و خبره و از وقت تحصیل میکنند اگر کسی از ستر  
این خبر بعضی است به قدری که اگر کسی را باز بان بلند به سبب جاسر  
مور کرد و آنچه جسطی که نگهبان قلع و قمع بر سر پا به ستر ۹۲ مطابق  
اگر شاه طابع شد بجا است او نیز میسر شده خلاصه به ستر ۹۲ مطابق  
روند تا اینکه شکر موقوف چیزی مانده به بخورند اگر شاه به ستر ۹۲ مطابق  
با دود این فرستاد تا اینکه با مقوم این غلبه شده و سبب  
سر کردن را از قلع و قمع و دود و حیات این را دیده و خوف کرده و نصف  
شک در جانی که بخان به در و از دهم به ستر ۹۲ مطابق  
خبر این را که کسی که ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق  
کس ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق  
فقط ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق  
از ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق  
تا از افراز به ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق  
با ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق به ستر ۹۲ مطابق

Page of text

در آمد و چون شنبه که فرا کرد و ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
از چند روز و ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
بگرفت و دود و دودخان به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
بگرفت و قلع و قمع به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
بزرگان افغان به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
که با ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
این را که ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
چون خان هم اموال و املاک افغان را ضبط نمود به ستر ۹۲ مطابق  
خویش تقسیم نمود و هم سپاه را تحریک کرد که به ستر ۹۲ مطابق  
از یک بعقد خویش را آوردند و در ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
خو بعقد خویش را آوردند و در ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
حرکت کردند و ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
شکر آرای مشغول به کار به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
خبر به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق

Page of text

Page of text

Page of text

Page of text

Page of text

در ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
چون دود و دودخان را از آن سمت به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
چون دود و دودخان را از آن سمت به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
مکلف نموده و ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
فیت که این قلع و قمع را به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
موقوف با ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
کشت خلاصه مونس خان این قلع و قمع به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق  
دود و دودخان قوت جاد و عونا را از دست نجات مال اموال و خبریه  
حق به ستر ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق ۹۲ مطابق

Page of text

۹۱۳



خان را با جمل ان سپاه با انقبوب روان بنمون و هم با اتفاق همه بکبر  
 گجا با برادران شده که بخت میل از روی این نظر است  
 شنبه چنانچه بر سر عرش بنکال که بر سر او می نشست با جمل از  
 سپاه حق با خانت داد و خان شهباز برادر شده را جمل از شنبه  
 این ماجرا با که نه است که تا از هر فوج را در تیر کمره ابرو انکساف هم بزم  
 غرقام چنانچه بفرستاد چون هر کس که بکشد بکشد که از آن سپاه  
 داجه شکست خورده بقتل برسد تا از آن فوج با هم سپاه با حیات  
 این در آنکه چون اهل افغان قادر به داجه نه باشند هر کجا  
 بیکلکه از آنکه نه تا از دیگر به را و دخت به پرستنده بجز از این  
 با جمل از او دخت با از نواد که بر بختان موقوف به امید با برادران شده  
 لشکر که بر شانه تا چند روز در بلاد مرز کورس بریده تا آنکه حق خان در  
 آنجا فوت شد که مردان او باشت افغان شمس عظیم در میان اهل  
 قونکشت داجه طور موقوف که سر کرده این به با هم از حق مخلص  
 کرده که به بر و روان بر و نه و انکساف کرده تا از مونیام خان غری  
 برسد و فکری این خبر ناموافق که مونیام خان برسد که به نگر  
 بسیار فرستاده به را جمل پرستنده و هم با اتفاق همه بکبر به امید با بر

Gauhar

نقشه از افغان

Beckhten  
Callack  
Brenapas

رفتند و از آنجا به به خط در حرکت کردند و با جمل خبر رسید داد و  
 خان با هم سپاه حق بر کونکشت بنامس بخت برادره انکساف  
 دارد و عوالت که این حاجز را چون را جمل شنبه با شکست کرد  
 که تا برسد از مونیام خان چه جواب می رسد که نگاه دید مونیام خان  
 با هم سپاه حق متفق شده و بخت کونکشت برادر و نه در  
 بیستم شهر رمضان الحرام در سنه ۸۴ مطابق ۱۸۴۵ هجری این  
 قول نیز برادر لشکر داد و دخت خیمه و کلاه خیمه را بر و نه تا انکساف  
 داد و از آن پس بختی کرد و لشکر خیمه را بر و نه و شمس سید و  
 از آن لشکر در مقابل اهل کمر که می زدند استند و داد و دخت بخت  
 بخت قبل بخت و نه در مقابل او نیز اهل موقوف در باله از آن  
 توب و تفتک بسیار از و نه به این عوالت از سر بسیار رسیده  
 و مظهر ناک از سر بران اتفاق افتاده توب تفتک اهل مو  
 قول فیلیا از اتفاقا را را نه و لیکن اتفاقا لیکن عوالت و نه که هم لشکر  
 موقوف به تسلط در آنکه از بر و نه کان و سبک شمس بخت برسد  
 در آن چون خان و چندین از بر و نه و در لافغان از از اسب خویش  
 سرنگون شده داد و دخت از خویشی ترسیده به قلع کونکشت فرار

David Khan  
Munam allagi  
and the  
Munam

و نیز داد و دخت سوخته با مونی که اگر کونکشت خیمه به عطا  
 کنند که از آنجا با نه از بر سر عوالت به جمل شمس که تا از نه ام  
 اورا بنده ام بعد بختی مونیام خان از جمل خبر رسید که شمس  
 آورده و داد و دخت از جمل شمس بخت حال به کونکشت  
 تابع کشتی خیمه نیز این شمس را بنده هم کرد و هم عوالت  
 هکلت از بر سر را نه و نه و اگر از مونیام و لیکن شمس به از از  
 قول حق پسیمان نکند و چون صحبت این به تمام بر سر بختی  
 کشتی با سر کونکشت از بر سر داد و دخت آورده و شمس به نیز قبول فرمود  
 تا آنکه به عوالت قدیم داد و دخت از جمل شمس به فرستاد این  
 را و داجه کرد و بارسم با و شمس را در آن قلع همراه شد و بخت مو  
 پیام خان از شمس خویش بسیار بر و نه و خاطر به در روز  
 دوام که هشتم ماه صفر الحظیر شمس جوتم سال در سنه ۸۵  
 مطابق ۱۸۴۵ از آنجا رحلت کرده به طرند بر اشد مادامیکه از شمس  
 مرز به رفقه به افغانا هکلت بسیار خراب  
 کرده و نیز تا غارت کرده به نه و لیکن جمل از و مونیام خان  
 به این به شکلی فرار کردند تا که باسد که فرصت باشد چون

مونی و سپاه را مثل کلاه به صاحب بدست کونکشت سپرد و چند اهل  
 موقوف غالب آمده به نه و لیکن از کثرت مرده و زخمی در وقت تعقیب  
 کردن دشمن نه شدند موقوف به دفع کردن مرده کان و جمل از  
 زخمی داران به نه تا پنج روز گذار این این به جمل شمس از آنجا  
 حرکت کرده که بر و نه و شمس را بنده هم کرد و هم عوالت  
 این نظر است و در آنجا خبر به جمل شمس به شمس که چون کونکشت  
 از خاک هکلت تا و دخت به جمل شمس فرار کردن به شمس نه  
 شمس تا جمل شمس بخت خیمه را با کونکشت را از نه و شمس به جمل شمس  
 به هکلت را و داجه به زبانه و جمل شمس به شمس را و این نیز فر  
 شمس و شمس مونیام خان گفت که تا داد و دخت خیمه آمده و شمس بخت  
 را از آن بخت کونکشت را به جمل شمس بخت خلاصه اگر شمس با هم از حق  
 از قلع با هم آمده نیز کونکشت از و مونیام خان برسد در آنجا  
 هم صاحب منصبان بالاب و ارکان پارک را و از استقبال کرده  
 تا به نزد سر پرده امیر خویش مونیام خان برادر و نه و این با ادب  
 تمام از چادر و سر پرده خویش بیرون آمده چند قدم او را استقبال  
 بنمون دست او را گرفته در جمل شمس نه بعد از کماله و عذر  
 خواهر به شمس بخت داد و دخت از او قصد بخت نامه گرفتند و نیز

Mohamedy

از افغان کونکشت



موتنام خان از قدیم تر بفرستاد و در آنجا رسید و به اراده  
 تان را کرد و آنجا بفرستاد و در آنجا رسید و به اراده  
 آنجا بفرستاد و در آنجا رسید و به اراده  
 او رفت فصل سیلاب باران به ظاهر امر زمین که به سر کردگان  
 و اهل او و در آنجا رفتن را معین کنند با از وظایف خاک و یا از بی  
 آب و هوا به ظاهر و با عظم در میان این تمام رسید چنین با  
 کثرت میزد که وقت دفن نمون این نداشتند و به مرده را می  
 بردند و در آنجا می انداختند چون امیر مونس خان از کرده  
 غه پیمان به و لیکن چو سرورده نیز ناخوشی گرفته از دنیا فرستاده  
 رحلت کرد این واقعه در شهر رجب الحجب هفتم سال در سن ۹۸۳  
 مطابق ۱۵۰۵ هجری قمری بر سر مونس خان بسیار آدمی بنظر  
 خلق رسید و به منصب امیر الامرا و سپه سالار برافراشته و در آنجا  
 چهارده سال مشغول بود و در آنجا درگذشت و در آنجا بسیار  
 پول بمصرف برساند تا اینکه بسیار ثمار با حشمت و بزرگوشت  
 و نیز پول بزرگ و در آن شهر ساخت که هنوز در آنجا و باقیست چون  
 وقت شد او را در آنجا کور کرد و در آنجا کور کرد و در آنجا کور کرد

The seal of Govern-  
 ment removed from  
 London to Gaux.

Deadful Seal of  
 at Gaux.

و در آنجا

خطب که در آن مونس خان باعث و باره با کوری داد و دقان  
 و اهل افغان کشت اهل مونس را جلا آورد و شکست داد و بزرگ  
 ایشان که شام خان جلد بر روی از شکال فرار کرده در خارج و  
 و بطن به بخت چو خبر که مونس خان به بارگاه اکر  
 شد بر سر رسید و خطب که حاکم که خنجاب به او را حاضر و بنگار  
 کردند و بقیه خان جمان و لیکن که در سپاه او در راه بود و  
 تا بعد از چند ماه این را رسیدند افغانها نیز کثرت بهم برسانند  
 چون داود خان خه را سر کرده و صاحب بجه هزار سوارهای  
 دلیز افغان و در فرستاد و خطب که حاکم که در سپاه حاکم  
 روانه کرد تا در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری بمونس خان  
 شد و به طریقه کوری بر سر رسید و دید که یکی هزار سوار  
 افغان از افغانها سر کرده و یکی حاکم که در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷  
 بر بودند و لیکن که صاحب نصیحت از شد او بقتل بر رسیدند  
 بعد از داود خان در آنجا کور کرد و در آنجا کور کرد و در آنجا کور کرد  
 مدتی که بکطرف او با جبال و فرازی صحرای و دیگری  
 بار و خنجس و چند ماه بهایی احوال و آنجا به نادر از مونس

The Afghan  
 London Govern-  
 ment removed from  
 London to Gaux.

made Prisoner  
 and sent to Gaux

made Prisoner  
 and sent to Gaux

conclusion of the  
 Afghan invasion

و طریقت از بران رسید و خطب که حاکم که در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷  
 شهر جمیع از شهر که در سال در سن ۹۸۳ مطابق ۱۵۰۵ هجری  
 ایشان را غالب آمد و چنانکه در آنجا سرورده و داود خان که از افغان  
 باز بخت رشادت و دست میدار شدند با سایر اهل مونس  
 بر سر رسید و با قور به نادر کردند داود خان را در مونس بنگار  
 شدند و داود خان و در آنجا در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری  
 قول آوردند و احوالات او را با کور کرد و افاده ساختند که با کور  
 فرمان بقتل او بر رسید و در آنجا بفرستاد و در آنجا بفرستاد  
 تا این سال در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری اتفاق افتاد که  
 سال میستم حکومت اکر شد و به مونس داود و دقان باعث قطع  
 نسل سلاطین بنگار شد و نیز باعث قطع شدن سلسله افغان  
 ستان کشت که تا هشت صد سال دست ایشان به حکومت  
 افغانها را در بنگار که کسی شان نمرود که قاعده با سلاطین است  
 چنانچه معلوم می شود به با حشمت و بزرگوشت و در آنجا کور کرد  
 واقع شد حکومت سلاطین افغان تعلق بر وقت که کسی دارد  
 چنانچه ما با چشم خویش دیدیم و قمر اتفاق نیست صاحب ملک

و به طریقت از بران رسید و خطب که حاکم که در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷  
 از ترس از ملک خویش بکطرف دیگر نادر بفرستاد و بکشد و اکر  
 اوقات که کور کرد و حاکم که در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری  
 با بخت رشادت و دست میدار شدند با سایر اهل مونس  
 بر سر رسید و با قور به نادر کردند داود خان را در مونس بنگار  
 شدند و داود خان و در آنجا در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری  
 قول آوردند و احوالات او را با کور کرد و افاده ساختند که با کور  
 فرمان بقتل او بر رسید و در آنجا بفرستاد و در آنجا بفرستاد  
 تا این سال در سن ۹۸۵ مطابق ۱۵۰۷ هجری قمری اتفاق افتاد که  
 سال میستم حکومت اکر شد و به مونس داود و دقان باعث قطع  
 نسل سلاطین بنگار شد و نیز باعث قطع شدن سلسله افغان  
 ستان کشت که تا هشت صد سال دست ایشان به حکومت  
 افغانها را در بنگار که کسی شان نمرود که قاعده با سلاطین است  
 چنانچه معلوم می شود به با حشمت و بزرگوشت و در آنجا کور کرد  
 واقع شد حکومت سلاطین افغان تعلق بر وقت که کسی دارد  
 چنانچه ما با چشم خویش دیدیم و قمر اتفاق نیست صاحب ملک

made Prisoner  
 and sent to Gaux

made Prisoner  
 and sent to Gaux

conclusion of the  
 Afghan invasion



و از ریس ۹۰ ساله متصل به هندوستان رفت و حق نیز در  
 سینه ۸۰ و مطابق ۷۸۰ هجری در نزدیکی طونده فوت شد  
 در بیان احوالات مظفر خان طر و طی و فیکه فریت خان  
 همان بگوئی که بر سر بسیار عکس گشت و کاغذ سرسل  
 بجهت برادران و اقامت او بنویست چون سرگردان در راه بود  
 حکومت در جابلو لایم در سنه ۹۰۰ مطابق ۱۰۷۰ هجری مظفر  
 خان را نوسر او را مأمور حکومت بر تمام حال بموده که عبارت از چهار  
 نیکاب و او را بر سر مبادی و بجهت نفوذ و نفوذ مظفر خان نیز را به  
 پیر و دوس و میرا و بهر را که بر سر موزم تحصیل دارم علیات و  
 مأمور فرموده و در زو خان را نیز بر سر لاریان که در ابو الفاضل  
 ام و نیز بجهت انکلا و نامیده و در آنکه در چندین سال در شکار  
 باقی مانده بود مظفر خان از راه جابلوکی دفعه اول پنج رو به  
 و قدر از تحصیل حاصلات خاصان بلاد با چندین اقبال بجهت  
 بفرستاد قبل از این مذکور شده که در سنه ۸۲۰ و مطابق ۱۰۹۰ هجری  
 دارالخلافه بنگال را تصرف فرموده و در آنکه در چندین سال  
 این را بحکومت برگزیده مأمور ساخت و در حین ورود او نیز

Shahrood

Shahrood

مظلات آن

حالات آن خلعت را در مابین امر فرستاد تقسیم نمود و امرای  
 او از این کار بسیار خوشنود گشته و یک با استقامت در خدمت  
 او که بر سر و از حال حق متوجه شدند خان همان که بعد از خیتون  
 خان است و حکومت این بلاد گشت امرای که در آن حکومت حق  
 خود را ساخت تا آنکه از آنکه بر سر حکم جود رسیده باین مصطفی  
 که ضابطان حال که گشت معزول ساخته حکامان بر سر آن  
 از این که بگریه و نیز این را از داخل تصرف کردن امورات آن  
 بلاد و باین ساریه صی حکامان بر سر این صادر شده  
 باین که خاندان بیه که جلا سورا در تصرف حق و دیگر  
 باین خان این که حکم بر سر را باینجا انداخته و لیکن مسقطی که  
 نامیده ایم از املاک خویش بیرون نرویم چون از روی و عبور کردند  
 و در شهر غر را تصرف در آورده و رفیقان خود را کفایت متعلق  
 شدند که در حین وارد شدن باین محلات خزینه و اموال که بر سر  
 بسیار غارت میکنند حکامان این از اتفاق این سر کرده بود  
 تا این که در دست عرب در دنگ و دست بوق با جمع و کل خود که از  
 قایمها متوجه شوند چون که بر سر از انقضای این انکار گشت

Shahrood

نیز که هم عکس بر سر سینه بنابر این طاعت نامه بجا که بنام  
 که بر اهل کاشمیر بر سر کاشمیر این است که در آنکه در  
 جاسون قبول کن و چون حکام این حکم در بنده گفت و لیکن هم  
 باقیه کار از مضمون او مطلع ساخت که از آنکه در آنکه در  
 تابع آنکه در کاشمیر و لیکن استعدا این که در در وی خان و  
 طر و دوس بجهت تحصیل مالیات و مبادی عکس بر سر سینه چون این  
 که در وارد شهر شدند و از روی عبور کردند این را و  
 گرفتند بجهت ساسند و باقی را به سر بر داشتند و نیز آن وقت  
 که کس بر سر که بر سر بجهت تحصیل مالیات بجا فرستاده بود  
 سپاه بجا را که در کاشمیر ماسر کابا را بزرگ و سر کرده همه کرده  
 مبادی آن را بقتل رساندند بعد از آن که بجا بجا بجا بجا  
 که در وی در آمدند و با سر کرده بامر نیکال شفق شد و بعد از آن  
 طونده که بعلیه بجهت و شفت از راه فرود کردند و حکام این از روی  
 و کس قلع را به دست آورده و بجهت بقیه بر سر و مال اموال  
 را به غارت برد و در حین باراج دیدند که شخصی سیف الدین نام را  
 که بر سر در آنجا حبس کرده او را نیز از بند قید بر سر منصب  
 سالار سر ۹۰ با عطا کردند باینکه امر بر سر که بجا کس که بجهت

مظلات بنار

مظلات بنکار و بجا را از آنکه در کاشمیر باقی گشته و از آنکه در  
 که در این مغازی در سنه ۹۸۰ مطابق ۱۰۵۰ هجری اتفاق افتاده  
 هم تا این که بر سر و متعلق بر آنکه در این تقصیر باینکه حکام  
 به که در آنکه در طاعت نکرد و بر بیان این حالات را به طر  
 در مملکت و بیکر این که از این واقع در اگر در اطلاق یافت چون  
 شایه از فرستادن حکام موقوفه و شفت و در طر و مملکت  
 که در که هم حکامان و جاکر داران از میان داران را جمع نموده بجهت  
 که در تحقیق شوند و باقی را به گرفته بجهت کشته و بیکر را به بجهت  
 بر سر حکام این که در مملکت او را با کسی از اسوار استقبالی  
 کرده و بجهت حق را با و طر کرده و در جاکر را به که در که در  
 و لیکن بجهت سپاه شفت او را علی با و در و فرستاد بجهت و در  
 به مقرر کسی روانه شد و در بنده بر سر در شهر حاد الاقر در  
 در سنه ۹۸۰ مطابق ۱۰۵۰ هجری شفت که باقیه هم با کسی از اسوار  
 در باقی بر سر شفت در در جنوب و بجهت بجهت که در که در  
 زنده را به نیز بجهت که در شفت که در چون قاعد بجهت شفت

Shahrood































بغضد حیدر اهل بود و فرموده غفار سر از این ن ماهر ترینه فایح  
 خان را با هم نیکو بقتل رساندند و هم کشتی را در اوضاع کرد و چون  
 فتح قورستان در میان خلق منتشر شد از هر جانب آن مالک و جلایر  
 با تمام حاکمات حرم و دوازده نفر از اشراف کشتی را در کوه علی  
 بسیار معروف بود و اسم را در کشتی قورستان بزرگ کردند و نیز  
 اراده این بود که در این جزایر که در سراسر بوم بر سر  
 حکمت ساخته بر ایچکلیش می نههند در سوره ۱۸ مطابق با آنچه اهل  
 بزرگ و کوشی قتل می نه از چهار صد نفر جزیره را غیب رفتند و بزرگ  
 فایح خان در اینجا در قلعه نماند و با چند وقت اینجا می فرمودند  
 در قورستان که از اهل اسپهان که میسر می شدند در اینجا می ماندند  
 کشتی آن کشتی بزرگ بود و اهل بزرگ و کوشی که با هم متفق شده بودند  
 خان را با هم نیکو بقتل رساندند و چون فتح قورستان را در این  
 بغضد حیدر کشتی را در قورستان اقامت آوردند از اوضاع فایح  
 خان اهل علی بود و قورستان را با هم بقتل رساندند و از اوضاع  
 گرفته بقتل رساندند و از اوضاع کشتی را در قورستان بزرگ کردند  
 جزیره را در اهل اهل جزایر با قورستان و بغضد حیدر کشتی را در  
 بزرگ و کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح  
 بزرگ و کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح

Substantive  
Genghis

March  
19, 1849

این کشتی را در قورستان  
 از اهل اسپهان که میسر  
 می شدند در اینجا می ماندند  
 کشتی آن کشتی بزرگ بود  
 و اهل بزرگ و کوشی که با  
 هم متفق شده بودند

میکرد

میکرد و چون بجزایر جزیره کوه و تیره را با هم  
 بزرگ و کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح  
 خان را با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع کشتی را در  
 قورستان بزرگ کردند و نیز اراده این بود که در این  
 جزایر که در سراسر بوم بر سر حکمت ساخته بر ایچکلیش  
 می نههند در سوره ۱۸ مطابق با آنچه اهل بزرگ و کوشی  
 قتل می نه از چهار صد نفر جزیره را غیب رفتند و بزرگ  
 فایح خان در اینجا در قلعه نماند و با چند وقت اینجا می  
 فرمودند در قورستان که از اهل اسپهان که میسر می شدند  
 در اینجا می ماندند کشتی آن کشتی بزرگ بود و اهل  
 بزرگ و کوشی که با هم متفق شده بودند خان را با هم  
 نیکو بقتل رساندند و چون فتح قورستان را در این بغضد  
 حیدر کشتی را در قورستان اقامت آوردند از اوضاع فایح  
 خان اهل علی بود و قورستان را با هم بقتل رساندند و از  
 اوضاع کشتی را در قورستان بزرگ کردند جزیره را در اهل  
 اهل جزایر با قورستان و بغضد حیدر کشتی را در بزرگ و  
 کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح

Shekhar  
patibunga

anastomosis  
Anastomosis

Substantive

Substantive

علم با کوشی بزرگ و کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح  
 خان را با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع کشتی را در  
 قورستان بزرگ کردند و نیز اراده این بود که در این  
 جزایر که در سراسر بوم بر سر حکمت ساخته بر ایچکلیش  
 می نههند در سوره ۱۸ مطابق با آنچه اهل بزرگ و کوشی  
 قتل می نه از چهار صد نفر جزیره را غیب رفتند و بزرگ  
 فایح خان در اینجا در قلعه نماند و با چند وقت اینجا می  
 فرمودند در قورستان که از اهل اسپهان که میسر می شدند  
 در اینجا می ماندند کشتی آن کشتی بزرگ بود و اهل  
 بزرگ و کوشی که با هم متفق شده بودند خان را با هم  
 نیکو بقتل رساندند و چون فتح قورستان را در این بغضد  
 حیدر کشتی را در قورستان اقامت آوردند از اوضاع فایح  
 خان اهل علی بود و قورستان را با هم بقتل رساندند و از  
 اوضاع کشتی را در قورستان بزرگ کردند جزیره را در اهل  
 اهل جزایر با قورستان و بغضد حیدر کشتی را در بزرگ و  
 کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح

وقت از قورستان با از اسم با از اهل قورستان و کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح  
 خان را با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع کشتی را در  
 قورستان بزرگ کردند و نیز اراده این بود که در این  
 جزایر که در سراسر بوم بر سر حکمت ساخته بر ایچکلیش  
 می نههند در سوره ۱۸ مطابق با آنچه اهل بزرگ و کوشی  
 قتل می نه از چهار صد نفر جزیره را غیب رفتند و بزرگ  
 فایح خان در اینجا در قلعه نماند و با چند وقت اینجا می  
 فرمودند در قورستان که از اهل اسپهان که میسر می شدند  
 در اینجا می ماندند کشتی آن کشتی بزرگ بود و اهل  
 بزرگ و کوشی که با هم متفق شده بودند خان را با هم  
 نیکو بقتل رساندند و چون فتح قورستان را در این بغضد  
 حیدر کشتی را در قورستان اقامت آوردند از اوضاع فایح  
 خان اهل علی بود و قورستان را با هم بقتل رساندند و از  
 اوضاع کشتی را در قورستان بزرگ کردند جزیره را در اهل  
 اهل جزایر با قورستان و بغضد حیدر کشتی را در بزرگ و  
 کوشی که با هم نیکو بقتل رساندند و از اوضاع فایح

Substantive  
Basil

میکرد







































































[illegible]

Herriagurtey

Yickhoo

که سابقه حکومت اکثرش بود و مراد او دشمنان باقتطاع سلطان بکاشه و نیز باقتطاع  
قطعی از سلطان قاجار است که در آن زمان در دست ایشان بود حکومت افغانها را  
و دیگر کارگزاران ایشان را که با قاضی سلطان بکاشه پیوسته بودند و به یکدیگر و به  
کوشش و دوندگی واقع در حکومت سلطان افغانها تعلق بر قوت هر کس را در  
چونچه باقیست خوش بود و هم وقتی اتفاق افتاد که صاحب ملکات وسیع و طوایف نیز قوت  
هر کدام در تصرف و تصرفات هر یک خوش طایفه بود که از دست دیگران نگذارد و اگر از آن  
حیثیت آن افغان خوشتر باشد که بقول میسر آید **باشش** در میان من طایفه متوکل  
در میان اخلاص حسن قاضی خان همان بود از نفع اعیان خان همان بود از اموال و خزانه  
و دیگر کارهای خود افغانها را خود می نمود و دیگر کار اکثرش نیز دست در میان طوایف و از  
باجی و نسیب سارداگر بود و از آن افغانها خارج که در دلتا کار می کند که بودند و نیز از  
ارادین **دولت** و کارمند بنده و نمایان فرود آمد که بر سر کار او فرموده بودند که بکاش  
بجاء او و قائم و مدد و **دولت** و **دولت** و مدد خود و دیگر از آن با همراهمان است  
آورده و خان جهان حجاز و نسیب را نیز از دست دیگران که بکاش قطعی سلطان او دشمن آورده  
و نیز از نسیب و خود و دیگران را نیز از دست سلطان و از دشمنان جهان و نسیب را  
خود نگار با امور و در حکم اکثرش را بیک و در میان حاکم و کار و او را نیز در حقیقت

vandal  
Guth

Agmahel

1845  
 1846  
 1847  
 1848  
 1849  
 1850  
 1851  
 1852  
 1853  
 1854  
 1855  
 1856  
 1857  
 1858  
 1859  
 1860  
 1861  
 1862  
 1863  
 1864  
 1865  
 1866  
 1867  
 1868  
 1869  
 1870  
 1871  
 1872  
 1873  
 1874  
 1875  
 1876  
 1877  
 1878  
 1879  
 1880  
 1881  
 1882  
 1883  
 1884  
 1885  
 1886  
 1887  
 1888  
 1889  
 1890  
 1891  
 1892  
 1893  
 1894  
 1895  
 1896  
 1897  
 1898  
 1899  
 1900  
 1901  
 1902  
 1903  
 1904  
 1905  
 1906  
 1907  
 1908  
 1909  
 1910  
 1911  
 1912  
 1913  
 1914  
 1915  
 1916  
 1917  
 1918  
 1919  
 1920  
 1921  
 1922  
 1923  
 1924  
 1925  
 1926  
 1927  
 1928  
 1929  
 1930  
 1931  
 1932  
 1933  
 1934  
 1935  
 1936  
 1937  
 1938  
 1939  
 1940  
 1941  
 1942  
 1943  
 1944  
 1945  
 1946  
 1947  
 1948  
 1949  
 1950  
 1951  
 1952  
 1953  
 1954  
 1955  
 1956  
 1957  
 1958  
 1959  
 1960  
 1961  
 1962  
 1963  
 1964  
 1965  
 1966  
 1967  
 1968  
 1969  
 1970  
 1971  
 1972  
 1973  
 1974  
 1975  
 1976  
 1977  
 1978  
 1979  
 1980  
 1981  
 1982  
 1983  
 1984  
 1985  
 1986  
 1987  
 1988  
 1989  
 1990  
 1991  
 1992  
 1993  
 1994  
 1995  
 1996  
 1997  
 1998  
 1999  
 2000  
 2001  
 2002  
 2003  
 2004  
 2005  
 2006  
 2007  
 2008  
 2009  
 2010  
 2011  
 2012  
 2013  
 2014  
 2015  
 2016  
 2017  
 2018  
 2019  
 2020  
 2021  
 2022  
 2023  
 2024  
 2025  
 2026  
 2027  
 2028  
 2029  
 2030  
 2031  
 2032  
 2033  
 2034  
 2035  
 2036  
 2037  
 2038  
 2039  
 2040  
 2041  
 2042  
 2043  
 2044  
 2045  
 2046  
 2047  
 2048  
 2049  
 2050  
 2051  
 2052  
 2053  
 2054  
 2055  
 2056  
 2057  
 2058  
 2059  
 2060  
 2061  
 2062  
 2063  
 2064  
 2065  
 2066  
 2067  
 2068  
 2069  
 2070  
 2071  
 2072  
 2073  
 2074  
 2075  
 2076  
 2077  
 2078  
 2079  
 2080  
 2081  
 2082  
 2083  
 2084  
 2085  
 2086  
 2087  
 2088  
 2089  
 2090  
 2091  
 2092  
 2093  
 2094  
 2095  
 2096  
 2097  
 2098  
 2099  
 2100  
 2101  
 2102  
 2103  
 2104  
 2105  
 2106  
 2107  
 2108  
 2109  
 2110  
 2111  
 2112  
 2113  
 2114  
 2115  
 2116  
 2117  
 2118  
 2119  
 2120  
 2121  
 2122  
 2123  
 2124  
 2125  
 2126  
 2127  
 2128  
 2129  
 2130  
 2131  
 2132  
 2133  
 2134  
 2135  
 2136  
 2137  
 2138  
 2139  
 2140  
 2141  
 2142  
 2143  
 2144  
 2145  
 2146  
 2147  
 2148  
 2149  
 2150  
 2151  
 2152  
 2153  
 2154  
 2155  
 2156  
 2157  
 2158  
 2159  
 2160  
 2161  
 2162  
 2163  
 2164  
 2165  
 2166  
 2167  
 2168  
 2169  
 2170  
 2171  
 2172  
 2173  
 2174  
 2175  
 2176  
 2177  
 2178  
 2179  
 2180  
 2181  
 2182  
 2183  
 2184  
 2185  
 2186  
 2187  
 2188  
 2189  
 2190  
 2191  
 2192  
 2193  
 2194  
 2195  
 2196  
 2197  
 2198  
 2199  
 2200  
 2201  
 2202  
 2203  
 2204  
 2205  
 2206  
 2207  
 2208  
 2209  
 2210  
 2211  
 2212  
 2213  
 2214  
 2215  
 2216  
 2217  
 2218  
 2219  
 2220  
 2221  
 2222  
 2223  
 2224  
 2225  
 2226  
 2227  
 2228  
 2229  
 2230  
 2231  
 2232  
 2233  
 2234  
 2235  
 2236  
 2237  
 2238  
 2239  
 2240  
 2241  
 2242  
 2243  
 2244  
 2245  
 2246  
 2247  
 2248  
 2249  
 2250  
 2251  
 2252  
 2253  
 2254  
 2255  
 2256  
 2257  
 2258  
 2259  
 2260  
 2261  
 2262  
 2263  
 2264  
 2265  
 2266  
 2267  
 2268  
 2269  
 2270  
 2271  
 2272  
 2273  
 2274  
 2275  
 2276  
 2277  
 2278  
 2279  
 2280  
 2281  
 2282  
 2283  
 2284  
 2285  
 2286  
 2287  
 2288  
 2289  
 2290  
 2291  
 2292  
 2293  
 2294  
 2295  
 2296  
 2297  
 2298  
 2299

Willis

Conch - 100

بنده بستان یافت و خود نیز در سینه ده و مطابق سوره هجی در یک لایه در سینه  
 نگه داشت و از آن سینه که بود یکی را در اندرون گردانید و در سینه حرکت نکند  
 و در عقب بی توپ بنام چون بداند که پیش صد بار زن تا بنام بیست و یک بار  
 یک بار عمل آوردند در حق صبح تا عصر در آن رفته و در هر یک بیست و یک بار بنام را در گوش  
 راست خود یک نعلک لایق که گویان از سر پاره توپ در جرت چون توپ با بی  
 دید بر آن لایق از سر خود بر تپه خود فرار است که بی خبر از سر باشد و اگر خود را  
 داده بطرف می و میرخوان رود و چون بنام بداند که اگر نشود دیگر اگر نشد  
 تا بیست و یک بار که این غرض که با بیست و یک بار که بیست و یک بار که بیست و یک بار  
 داران آنجا بیاید و اگر تیرا نکند و اگر خوان او را میخواند و در میان شمشیر  
 آورده که نماند غنی از جین اوانش کرده با گویان از آن شمشیر که درین  
 مابقی بیاید آن خود را بدین حال بدین خود را بیاید آنکه در سینه حرکت نکند  
 بر جیب که در بر و بان بود و بیشتر از آنکه در بر و بان بود و بیشتر از آنکه در بر و بان  
 جدید فرار خان از بان از میان از او بدوشت و بیست و یک بار که بیست و یک بار  
 بر از انان نمود و او را در نکت خطی و در نکت خطی و در نکت خطی و در نکت خطی  
 بر درخت که در شربت نهند و یکی چنان بیاید که در نکت خطی و در نکت خطی و در نکت خطی

Gorclah

Beetle Loom

The narrow way  
in battle.

---

Ghazis Khan

Nektok Sholly  
Nizza Smang  
yassan Khon

[illegible]



































محکم بسته در و نه گو یکی فرست که نفس را بفری و داخل شد و در این وقت چشمش  
کس نیست از فرزند و صاحب بنده داشت آن فرزند قدری ایستاده بود و بعد از آن  
فری ایستاد چون دست در او را میخواست و لایب برود از او که او را درش سجده سپرد  
که فرزند بی گناه گفت که من نمی توانم ترا از این بدتر میست کنم از برای من  
کردن این عمل مملکت را میافکند و بعد از آن در دیر و دیر میگوید که گداشته  
که در حصار و دهی بود که در میان آن گنجم برشته دار و در آن گشت و دین چون بی  
آواز میگوئی خود کرد و جمعی را عقبت که در اینجا داخل و فرست گداشته و برشته  
بخت که از ایشان نهاده ام چه کرد ایشان را بیاور خود عیب بود و یا نه از برای آن  
و التماس را داخل بجهت چرا که چون بود و از فرست ملک میفرست تا طوطی را با شک  
فرست از فرست بجهت این بود که در این کبر مملکت هرگز نباشد و در او را میفرست  
چون برشته آید بر سید المرو که در دست ملک او میفرست از آن صاحب است غبط  
کرد و موقوفه کند چون کرد که در مملکت فرست بجهت چنانچه یافتند در این ملک  
کرد و نه از برای او را داخل زن عید و بختان است در این و سایر اقسام از این که از  
کرد و نه کسی میماند از نام او را فرست و بیاور بود و نه میماند و در این ملک چون  
این که از این مرد که حاضر و بعد از آن است که در دیر جزا نمیدهد و در او را و چون از  
مغزش قطع کرد و نه یکی از این شهرها خود را طلبید از این مرد که جواب او را پس میفرست  
بویستد بدان که از دست از فرست او را فرست در دست او را در سجده بجهت که از این

۱۱۱

[illegible][illegible]

مولا فرمود که کجای هست ولیکن اگر شما اینجا نیستید راضی به نیندازید و برگردانید  
چون میفرمود که من نمی توانم بشنید پس او را بطرف دیوار پیش انداخته بفرمود  
از در آن در آمد که با کمال زحمت و بهین او فرمود از این سوره کون شده قوت چوین پناه  
آید و فرمود که دیدم نه بر این کشته شد و از کون چوین چون راجع الدلان را در دست آورد  
ایشان را تقویت کردند ولیکن روزی بهش واجب بود که کون را در ظاهر بپوشانده  
از ملک و اموال و غیره ثروت بخت را بر مصلحت کرده با این عیال او پدیدار نشود و بعد از  
آیا بدست آمد و ثروت را در صورت حال او پدید خود را حکم آنجا نمود و بهر روز خود را بخت  
کرد که در او با عیال بود و راجع الدلان خوش و دشت با عیال زیاد بر سر او بخت نمود  
حال بود که از اجالات آن شخص عیال خود قبول بر این مکتوب داشت که من سوره یک چوین  
دیگر که در دستم بود که به این عشق خود رفته بود که نوبت بر سر او کشتی شده بود و او را در دایه  
چوین کشتی که از دایه او بود و با وی کمال کوچه بر زمین شمشیر و آن وقت او را شام  
شد از کشتی نوبت کرد که ملک شده ولیکن چون نوبت از کشتی بهر دین رفته بود و آن خان  
آن بلا و از برای کمال مکتوب از اطراف آن دزد می برده از خوف همدست در کشتی می  
خوابیده و با کراش آن دزد چنان که او را شمشیر کشت که او را از کشتی بر سر دزدان

اور ایضاً







خام شکر است سینه دوشسته که یکی **گشت** و دیگر **کاکر** بود در برابر قلعه چند رکهار  
بیکر نامیده تا اینکه در وقت غروب با هم یکدیگر غوغا دادند و هر دو مسکنان قلعه  
با دگر غوغا می کردند لیکن نصف شب شکست خورد و قلعه بدست الفیض افتاد  
و جمعی از مسکنانش فتنه سبابت آوای کردند در آن بین افغانان را که بر کمر بزرگ  
ایشان احداث ابدالی بود با فتنه مسکنان را حمله آورد و چون عالم گریان اودا  
به پای طبله بدرفت چنین نکلور شد **ایست** که ابدالی او را بدین منوکره که دستیار  
بشتر تو را کشی کرده و تو خشن که دیگر امارت را بدو بداد باش از تو خشن شده اند  
از تو خشن و اطراف واکم این خبر به تمام الفیض و سایر رشتگان اطراف از بار  
سراج الدوله به پایا می کردند و از آن طرف به جعفر خان و وزیر لرلوان و وزیر منگی  
نامه با واکم شین بودند و در همین بود که کاکر اودا را از حکومت غل مسکنانک نمکه  
از چند رکهار قرار که خود را در پایا آوای کشته شده **کاکر** به آوای برفت  
گواول خرایان را از تو خواهم و شما ندان و بدین الفیض فتنه خراگه قاسم با واکم  
که کاه و کله کشته شد که آوای از فتنه داران موافق شده و مطیع شد به بغض کاه  
و کله کشته شد و با واکم تعقیب رسیده از آن عرض رسید بر کس فلان  
مست که بزرگ تجارخانه قاسم با واکم در اینجا بود او را نخواهد بادت آت حربه  
و سر بر نهاده بود و روا کرد و قاسم با واکم به طاعت نمود که در وقت طلب کسم  
میاستر به چین از تکلیف ناراض شده و مطیع شد آوای کاهفت که اکثر نرکان

Kent  
Tiger

Chander nagore  
Takeri.

Babul

Salinger

Gy. scetz

Всудити

Mr. Law

[illegible]

Coromandel  
sepoys

Roy Dullub  
Espece de -

D. Stolce

[illegible]

plasy

*Rhizophora*















[illegible]

عزیزان

St. Helena

The origin  
of the word  
coolly taken

چون خود را معروف کرد نشاء از رفتن خود را نماند چاره را و از دست خود بگریزد و در وقت  
در بیت مشتمل بر این مثنوی رفته سلطان را بدید و او را بسیار ارادت داشت و چون رفت  
از دست خود بر سر فرمان در باره که پیش از کوشش بنویسد قبل از جنگ بنده را در میان ایشان باز ای  
رفته بخت را بدید بقدر حاجت هر طوایف پایدار از بار او ایستاد و کوشش چند روز دیگر  
بمختصر که هر یک در آنجا از دست کاغذ برسد که شش نشاء از این امر ایستاد  
از آنکه در حیات او کشتن شش بر سر دست کشیدند که در میان از شش بنده این امر فرمودند  
که این خاص سبب عزایست نمودن کشتن شش بر سر دست و علاوه بر آن شرط نمودند که هر کس  
بکشتن شش از این انگشت بخت برسد در باره و در باره و مقایسه عرض کرد ای  
سروران مانند از کجای که کوشش بر سر دست بر سر دست هر روز از کشتن شش بنده  
در چشم خود را بر بار او شش بر سر دست رفت و چون از سر بر سر دست و در باره از کجای  
از او ایستاد که در کشتن شش بنده کوشش از بار او شش انگشت به  
ایلی داد و در وقت نمود در وقت بنده در کشتن شش بنده و ایلی سر دست خود را  
آغاز کرد و ایلی در باره از کجای بر سر دست بر سر دست و در وقت از کجای بر سر دست  
و بجانب وقت شش را در کشتن شش بنده و ایلی شش از کجای بر سر دست بر سر دست  
از اطراف چون این کشتن شش را بابت راجع بر سر دست بر سر دست از کجای  
که در باره انگشت از کجای بر سر دست بر سر دست از کجای بر سر دست از کجای  
احوال است و در وقت شش بنده از کجای بر سر دست بر سر دست از کجای بر سر دست از کجای

فرستاد ایشان در عهد خود را با ایاس قهریز و زود آراسته مجلس ایشان گرفت و میخانه  
در میان آنرا سالها در قرب نهادن بر سرید و دست خفته در بنفشه چمن مقبول که اگر کسی  
برایش خفته داشته باشد و قدشید با ایاس فریخته در کشت و دهنه زینت که این تجارت تو  
باش احمق تو و شکستی که کاران است عاقبت باغچه نواز را با تو تحفه کرد و بدش  
در میان انگلیس خفتن باز تراغ غریبی واقع شد که بخت خوشستان و بدش  
سلطه شد و در سر اسب سوار علیام در بر پا بیرون ایچری بیرون نشاندند و با  
پوسته را دادا که نکو نوشته انگلیس را با یونان را حاجت و بدوان بنده بر سر نهاد  
بگذاشت و در میان علم و دین و سر بر سرید و در سرید و در سرید و در سرید  
انگلیس را بهیو که از قدر و با تفاوت نماند و از خدایانید و از خدایانید و از خدایانید  
لک کوه در قریه نشاند و از راه با بر سرید و از راه چمن سر جان که از راه  
و بگویم و در میان حکومت را ترتیب کرد که از راه کرد تا نشاند از راه  
بهیونان یاور و ایچری که پسین که از راه کرد و از راه خوش و در آور و دین و دین و دین  
بهیونان ایچری که پسین که از راه کرد و از راه خوش و در آور و دین و دین و دین  
از آنکه در صورت چشم مارچ بهیو بر سرید و در سرید و در سرید و در سرید  
از راه بهیو که از قدر و با تفاوت نماند و از خدایانید و از خدایانید و از خدایانید  
و بگویم و در میان حکومت را ترتیب کرد که از راه کرد تا نشاند از راه  
بهیونان یاور و ایچری که پسین که از راه کرد و از راه خوش و در آور و دین و دین و دین  
بهیونان ایچری که پسین که از راه کرد و از راه خوش و در آور و دین و دین و دین  
از آنکه در صورت چشم مارچ بهیو بر سرید و در سرید و در سرید و در سرید

Brampton

Bernal

بخط فسطاط اور دست



































در الحاقه باصل شش ماهی منور که در صورت میداد و بی احمد و بی احمد و بی احمد و  
 بودند و از امور است و در دست آن اطلاع داشتند شش ماهی الدین با عدالت و انصاف  
 حکمرانی میکرد و همواره از او انتفاع حاصل میشد و بود حکم فرمود که در این  
 وزارت قیام بر این در حجت اقامه نمودند از علم باستان سابق ملک صاحب بهر نفع که  
 من بود متوجه خود کسی نشدند و بعد از آن اهل علم خود را برداشتند بر سر اهل علم  
 برگردند و بدینش بقدر چهل یک روز پس بخدمت آمدند و بخدمت آنکه در دنیا و دنیا  
 از برای فرزند و اولاد بخت نام و بخت این پیشکشهای حکومت نمودند و بخت را از برای فرزند  
 از برای بخت و او را صاحب منصب بخت هزار اسب و کرد و بخت مطیع من الملک  
 شش ماهی الدین اسد جلف بهما در حکومت بهار را در متفرق شد و در طایفه است صاحب  
 برغان و بعد از آن بفرار الدوله دادند چون شش ماهی الدین بر سر حکومت خود شد  
 سلطنت را در مابین اقامت خود تقسیم نمود و بی بی قسار را بر سر فرزند خان  
 منصب وزیر و پسران را داد و بی بی قسار خود خود محمد تقی حکومت را و بی بی را  
 بخشید و در شش ماهی الدین که زود او بود حکومت دگر را داد و بی بی پسران و بی  
 خود و بی احمد باطلش محمد سید احمد بن الدین منصب و بی بی قسار را علی  
 قسار خود و قسار را بی بی قسار را بی بی قسار را بی بی قسار را بی بی قسار را  
 بخشید و وصیت کرد که او را بی بی قسار را بی بی قسار را بی بی قسار را بی بی قسار را  
 او را پسران را بدادش حاجی احمد به نیت خود را آورده بود حکم بدادش





